

داوید - شتایندل - راست

David-Steindel-Rast

99 Namen Gottes

نود و نه نام از خداوند

کریم



مقدمه:

معنای روحانی لغت خداوند...

■ ■ ■ ریشه اش از کشف بغرنج تاریخ انسانیت است. به معنای آنکه در کوره ی جستجوی خلاق کونو مکان هنوز در حال گداختن است. چنانچه به این پدیده بیشتر تعمق شود آشکار میگردد که ندای درونی انسان همواره با صدای رسا صرف نظر از تصور نام و دیگر مشخصات با «دنیای غیب» در ارتباط بوده است.

راز «دنیای غیب» به معنای مطلق آن حقیقتی است که درکش به هیچ وجه قابل فهم نبوده ، بلکه ادراکش در باطن هر شخصیت، فرض بر آنکه تمرکز روی ای صدای درونی قرار گرفته باشد، به طور مثال .. با شنیدن موسیقی در صورتی که تمام اعماق وجود را بگیرد تفسیر حالتش به وسیله عقل آسان نبوده ولیکن درکش در درون کاملاً واضح است. این حالت یک تجربه مفید برای رسیدن به دنیای الهیست.

این تجربه زبان گویا را خاموش میکند و به جای آن حقیقت دیگری را به روی ما باز میکند. دنیای که تا به حال به طور محدود از طریق پنجره ای دیده میشد قسمتی از وجود ما شده و ما جزوی از آن ! در نتیجه با داشتن این نعمت قادر به این هستیم که با دید دیگری به جهان هستی نگاه کنیم که البته هموعان خود را با کل اوصاف که شامل دید و تصورات آنها به *عالم غیب* هم هست جزو این حقیقت میبینیم . در غیر این صورت «این پنجره» دید را مختص به زاویه دید میکند. حاصل آن تفرق بین مردم جهان ومشکلاتی که به آن تعلق دارد میشود!

برای دنیای مسیحیت مهم به نظر میرسد که دید خود را نسبت به نامهای خداوند کریم در اسلام تجدید نظر کنند. حتی بررسی این نامها نزدیک شدن به آنهاست و موجب فهم بیشتر دنیای اسلام میشود. ارمقان آن برای عام بشر *صلح* است. به این خاطر من تمرکز هواسم را متوجه الله که به نودونه نام صدا میشود جلب کردم که منجر به پدید آمدن این کتاب مقدس شد. امید است همینطور که من با تعمق بر روی هر نامی سعی بر این داشتم که تاثیر آن را درون احساس کنم ، خواننده این کتاب نیز این پدیده را خود امتحان کند! آرزوی من وحی معنی بدون سخن است.

1 Der ERBARMER

الرَّحْمَنُ

تمام جهان هستی بر مبنای بخشش است. ' این گفته ی اگوستین است: به معنی اینکه کل دنیا یک هدیه است و نه اینکه حق تصرف! مانند زمین خشکی که قادر به تولید حاصل , بدون بادو باران و کشاورز نیست؛ ما از زمان شروع تولد احتیاج به کمک غیره داریم و هیچگونه تاثیری روی کجا وچطور محیط اطراف نداریم. مسلماً اصول بودن من یک هدیه است. با در نظر گرفتن این دید به دنیا ' هستی من دلیلی برای خوشحالی و شکر ممتد است. به این خاطر ' ماتئاس کلاودیوس شاعر آلمانی توصیه میکند هر روز شعر پایین را آواز سرای کنیم.

شکر خدا» چقدر من خوشحالم
مثل بچه ای که عیدی میگیره
به خاطر اینکه من هستم هستم
و اینکه تو صورت زیبارو دارم.

با در نظر گرفتن این همه ناتوانی که در من خلاصه شده ؛ وجد بطوری وجود من را پر میکند که خداوند بخشنده؛ کسانی که به ناتوانی مطلق خود آگاه شوند با بخشش سیل آسا پاداش میدهد. مسلم است که پاداش بی کران باعث بخشش بیکران میشود. همزمان با بردن نام خدا با صفت رحمان و اینکه همه چیز از رحمت اوست ؛ دل مان به هر کس وهر چیز رحم میاید؛

وقتی به بخشنده گی خداوند فکر میکنیم؛ به کدام از بخششهایش بیشتر توجه میکنیم؟ آیا بزرگترین بخشش اش وجد و شادی نیست؟ امکانش برای من وجود دارد که این شادی هدیه شده از طرف خدا را به همه ببخشم که سر راه من قرار بگیرند؟

الرَّحِيم

چنانچه خداوند بخشنده ، خداوند مهربان ، صدا شود ، معنای لغتی آن تغییری نخواهد کرد. بلکه شخص با آگاهی کامل، خدای بخشنده را نسبت به خود ، خدای مهربان میداند. در واقع خداوند به من به چشم یک مادر نگاه میکند. یعنی او مثل یک مادر از درون من مطلع است چه به اخلاقیات خوب و چه به اخلاقیاتی که هنوز- بد در من وجود دارند. این مادر مهربان از ناآگاهی من رنج میبرد، تا موقعه ای که من به خود متوجه بشوم و اخلاقیات هنوز- بدم را به خوب تبدیل کنم. بنا بر اینکه، ما کلمه «خوب» را «نگرش مثبت به زندگی» و «بد» را «عدم هماهنگی به توسعه و شکوفایی زندگی» تفسیر کنیم.

پس قلب مادر همواره به حال فرزند میسوزد در صورتی که فرزند از آن ناآگاه است. این نوع احساس ترحم فقط مختص به مادران است. شباهت این دلسوزی مانند درد زایمان ، البته از طریق دیگریست. با شباهت در نظر گرفتن درد زایمان ، مادر، این درد را دو بار تحمل میکند، بار اول با بخشیدن زندگی به فرزند ، و بار دوم با هدیه این دلسوزی و مهربانی! این مهربانی مانند تشعشعی از نور است که پرتو آن از هر سخنی موثرتر است.

با اوصاف فوق سهل است که خداوند را مثل مادری تصور کنیم که به همه چیز در ما آگاه است و با مهربانی ، خوب و بد را در ما دیده و با تحمل و تشویق ، محیط وسعت را در ما را باز میکند. فقط در این محیط است که امکان «اخلاقیات هنوز - بدمان را تبدیل به اخلاقیات خوب میکنیم. این صفت فقط تعلق به خدا دارد.

آیا برای من نیز این امکان وجود دارد که مانند خداوند ، اصولاً ، هر چیز «هنوز- بد» را با چشم یک مادر مهربان ببینم؟ فرض بر اینکه من موفق بر این امر شوم ، دیده من بر روی هر کس و هر چیز که بیفتد باعث تحیر من میشود چون دیده من وسعت پیدا کرده و مانند نوریست که تابشش خلایق را نو بوجود میآورد.

المک

خداوند را پادشاه و یا ملک نامیدن ، از دو جهت خطرناک است. از یک طرف می‌شود خداوند را به عنوان یک شاه با تمام صفات دنیویش فهمید! این یک اشتباه محض بوده ! به این خاطر که صفت پادشاهان قدرت دنیویست و افتخار به آن ! در صورتی که خداوند اثر قدرتش در غیب است. پادشاهان سرکوبگرند ، ولی خداوند حق انتخاب را به عهده هر فرد می‌گذارد! پادشاهان مردم را به اطاعت مجبور می‌کنند ، ولیکن خداوند به ما آزادی می‌دهد .

لقب پادشاه بالاترین مرجعیت در دستگاه قدرت می‌باشد ، که اثرات آن دنیا را تهدید به نابودی می‌کند . با این دید موضوع خطرناکتر می‌شود ، اگر ما این لقب را بدون تفکر به خداوند بدهیم ، نسبت به تضاد بین قدرت غیبی خداوند و قدرت دنیوی یک پادشاه بیتفاوت میشویم. ولیکن تنضاد بین این دو قدرت بطور مطلق است.

توجه به اینکه دستگاه قدرت جهانی از این نام سرچشمه گرفته است ، از طرز زندگیمان در دنیای کنونی کاملاً آشکار است. این یک هرم قدرت در جامعه بشریست، متشکل از هرمهای قدرت کوچکتر! اینها متشخص ، خشونت، رقابت، ظلم و استثمارند. بدون استثناء شخصی که جایگاهش در بالاترین نقطه این هرم است به عنوان پادشاه محسوب می‌شود !

حال ، تفاوت بین قدرت الهی و یک پادشاه چیست؟ ما آن را از نظمی که در طبیعت است و اثرات راز غیبی بزرگ ، که به آن خدا می‌گوییم حدس می‌زنیم . در این دنیای ماورا بجای یک هرم قدرت ظالم ، به یک شبکه ای از شبکه‌های بی کران، بر میخوریم که متعادل با تمام جهان هیات است. حتی اگر در نظر اول همه چیز بی رحمانه و در رقابت نسبت به هم، به نظر می‌رسد ، شامل یک نوع هماهنگی و تعادل است که به کل کائنات ادغام می‌شود. به جای رقابت و ظلم برخورد می‌کنیم به بخشش نسبت به همدیگر و به جای استثمار ، تقسیم نعمات خدادادی با همدیگر! در کائنات خداوند پادشاه است به معنای یک قدرت تعادل دهنده که حاکم مطلق است. پس نتیجه می‌گیریم که این دو قدرت کاملاً با هم متفاوت هستند!

یا اینکه خداوند متعال پادشاه جهان هستیست و یا اینکه انسانهای قدرتمند روی زمین! پس هر کس خداوند را پادشاه مینامد - و مطابق آن هم زندگی می‌کند - آن کس قدرتمندان این دنیا را اصولاً دعوت به مبارزه می‌کند و در واقع قدرت پادشاهان این دنیا را انکار می‌کند. در برضی از جوامع مبدل به از دست دادن جان میشود. به هر حال تقریباً در تمام دنیا به موقعیت

اجتماعی انسان لطمه میخورد . پس در نتیجه خداوند را پادشاه نامیدن ، احتیاج به جرات دارد:
جرات به پدید آوردن جهان بینی نوین!

آیا خداوند متعال ، پادشاه من است ؟ و یا اینکه بالاترین مرجع، برای من رئیس و یا سیستم
قدرت حاکم است؟

4 der HEILIGE, der Vollkommene, der Reine

القدوس

با تجربه‌ای استثنائی، به طور مثال، به دنیا آمدن یک بچه، یا شرکت در یک کنسرت منحصر به فرد، یا گردش در مناطق کوهستانی مرتفع در یک هوای عالی و در زیر آسمان آبی، یا نگرش در زیر آسمان پر ستاره،،! در ما منجر به حضور یک نوع تلاطم حیرت انگیز درونی و همزمان یک لرزش جذاب که تمام وجود مان را در بر می‌گیرد!!
پدیدار می‌شود. در این حالت است که ما احساس برخورد با یک راز پنهانی را داریم که ناخودآگاه کلمه،، تو،. در ذهنمان جرقه می‌زند که به این حالت می‌توان تقدیس و یا مقدس گفت!

پس در نتیجه چنانچه به ما همزمان، حالت‌های جذابیت و لرزش درونی نسبت به صحنه‌ای دست بدهد میتوانیم آن مقدس نام ببریم!
دریا به نظر یک بچه طوری جذاب است که با دیدن آن به طرفش ذوق زده میدود و وقتی موج کف آلود با سرعت به او نزدیک می‌شود دست به فرار می‌زند. ما بزرگترها، احساس مشابه‌ای داریم، به طور مثال با دیدن افق دیدن هرم خ‌عویس در مصر!، هنگام آسمان شب

پرستاره که حالت مقدسی دارد و از یک طرف جذاب است ، و از طرف دیگر ایجاد ترس می‌کند چون به نحوی شگفت انگیز است!

در اینجا است که می‌توان اصالت درونی هر فرد را تشخیص داد که تا چه اندازه تحت تأثیر این حالت روحانی قرار بگیرد و این تفسر در قلب او پایدار بر جا میماند . این حالت روحانی تولید یک نوع اشتیاق در ما ایجاد می‌کند : اشتیاق به اینکه ، این اصالت در درون ما برای همیشه ماندگار شود . این سعی و کوشش برای به بدست آوردن ممتد این حالت موجب تبارک روحی می‌شود . چیزی ، که تبارک و متبرک بودن را به هم اتصال می‌دهد ، یک اتصال ممتد به نقطه کل !

آنوقت است که این حالت تقدیس ، همزمان شفا دهنده می‌شود . در واقع ببخشش شفا ، یعنی صفت مربوط به خداوند ، که ، , الرحیم ، ، است . پس در نتیجه ، الرحیم و القدوس به همدیگر ربط دارند . این ارتباط را نباید هیچ‌موقع فراموش کنیم . با برخورد به این پدیده به من آشکار می‌شود که در برخورد با خداوند ، نقص‌هایی در خود دارم و مهم‌تر از آن با وجود تمام این نواقص ، لطف او ، شامل حال من می‌شود و مرا پذیرفته و این حالت روحانی را به من انتقال می‌دهد . این رحمت که شامل حال من شده را به بقیه انسان‌ها انتقال دادن و بخشیدن ! ، تبارک محض ، تقدس محض و احترام محض نسبت به خداوند است . این حالت مثل پنجره ایست که با شیشه‌های شفافش نور خورشید را بدون کدورت به داخل جریان می‌دهد ، و یا اگر واضح‌تر بگوییم ، مانند نور رحمت خداوند است در وجود من میدرخشد .

حال چه فرصتی این روز به من هدیه می‌کند تا «راز بزرگ» را
ستایش کنم، به صورت اینکه رحمت او را مثل نور در خود بدرخشانم
. آری این لطفیست که خداوند نسبت به من دارد! بنابراین ، این
سؤال پیش می‌آید ، که به چه کس و چه چیز من می‌توانم این نور
گرفته شده ، از سرچشمه «راز بزرگ» را ببخشم؟

5 der FRIDE, die Quelle des Friedens

السلام

ریشه این لغت از کجا سر چشمه می‌گیرد ؟ اینطور نیست ، که چنانچه در قرون وسطی مغرب ز مین ،فلاسفه آن زمان این اصطلاح را اینطور تعبیر کرده اند که : حالت سکونی است که از نظم به وجود می‌آید؟ این معلوم است،که ما این ,, حالت سکون “ و یا سکوت مطلق را نباید مثل سکوت در یک قبرستان و یا در یک کلاس درس تصور کنیم ! به فرض اینکه ما سلام را به عنوان یک پیشنهاد صلح و دوستی معنی کنیم ، میشود بالاتر از آن به یک نوع سکوت متلاطم شمع سوزانی فکر کنیم . اضافه بر آن کلمه سلام ریشه میدواند در یک نظم فراگیر ، که اصل نظم آن ,, عشق “ است: عشق به عنوان رسم آری گفتن به زندگی با تمام جوانبش ، یعنی متعلق بودن همه کس و همه چیز به همدیگر.

چنانچه باز ما کلمه سلام را به عنوان “ پیشنهاد صلح “ معنی کنیم ، باید معنی آن را بیشتر، از یک دوران صلح بدون جنگ را در تاریخ بشریت تشریح کنیم . صلح حقیقی به معنی توسعه هماهنگ تمام هستیست ! همینطور که در موسیقی ، آهنگساز از نتهای ناهنجار و هماهنگ به ترتیب منظمتر و دستگاههای کامل و بالاتری میرسد، تناقضات بین افراد بوسیله صلح و آرامش خدایی آشتی داده میشود! حتی نزاع و آشتی حجتیست برای رسیدن به مرتبه بالاتر !

با برخورداری از این دید میتوانیم خداوند را چشمه صلح نام ببریم! و ما میتوانیم این صلح را نه فقط در زمانهای بی دغدغه و آرام تجربه کنیم بلکه حتی در زندگی خصوصی و هم زندگی عمومی و در رابطه با هموعان خود! در این رابطه شاعر آلمانی به نام « یوزف فون ایشندورف بین قرن هفدهم و هجدهم ، شعری را میسراید به نام : زاعر، که متن شعر در پایین نوشته شده!

رعدو برقی میزند ، مانند بال پرنده آتشین!
با این وجود روح من در رکاب اسب مثل
اسب سوار جوانمردی ، محکم نشسته!

روح به وجد میاید از تماشای طبیعت!
و با فراغت به استقبال آن میشتابد!
و با سرور حقیقتا سلام، خدمت او می کند!

افکار دریانوردانند که روی دریای زنگی به اقصای نقاط دور ، در تصورات
مسافرت می کنند!
هر چند که در این دریا امواج قویتر بشوند : بادبانها پربادتر می شوند .

خداوند بزرگ، اراده تو همواره نگهبان من است!
زندگی با تمام پستی و بلندیش میگذرد!
قلب من به یاد تو تسکین پیدا می کند ،
و نا امید نمی شود .

چنانچه من ، جمله “ قلب من به یاد تو تسکین پیدا می کند ” را احساس کنم ،
آنگاه ، اسکله ای قایق خصوصی خودم را پیدا کرده ام که به طرف داخل شدن
به آرامش خداوندی بادبانی می کنم . هر چند امواج دریا قویتر بشوند،
بادبانهای قایق من پر بادتر می شود : در کجای زندگی روزمره ام میتوانم
این اسکله های نجات را برای قایق زندهگی ام پیدا کنم؟ حقیقتا به سادهگی

امكان نادیده گرفتن آنها هست ولیکن بسیار گرانبها و ارزشمند است چنانچه
آنها را کشف کنیم.